**٥٤ - وجود فعل حقّ و خير محض است و شرور اعدام‏اند**

و نيز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است. قوله العزيز: "در وجود شرّ نيست آنچه خدا خلق کرده خير خلق کرده اين شرّ راجع باعدام است. مثلا اين موت عدم حيات است امداد حيات که بانسان نرسد موت است، ظلمت عدم نور است وقتی که نور نيست ظلمت است. نور امر وجودی است لکن ظلمت امر وجودی نيست بلکه عدمی است، غنا امر وجودی است امّا فقر امر عدمی است. ... جهل عدم علم است، ضلالت عدم هدايت، نسيان عدم ذکر، بلاهت عدم درايت است اينها اعدام است نه اين است که وجود دارند ... کوری عدم بصر است، کری عدم سمع است، فقر عدم غنا است، مرض عدم صحت است، موت عدم حيات است، ضعف عدم قوّت است. ولکن شبهه بخاطر ميايد و آن اينکه عقرب و مار را سمّ است اين خير است يا شرّ است و اين امر وجودی است بلی عقرب شرّ است امّا بالنّسبه بما، مار شرّ است امّا بالنّسبه بما. امّا بالنّسبه بخودش شرّ نيست بلکه آن سمّ سلاح او است که بان نيش محافظه خويش نمايد. امّا چون عنصر آن سمّ با عنصر ما مطابق نميآيد يعنی در بين عنصر ما و عنصر او ضديّت است لهذا شرّ است و بالنّسبه بهم شرّ اند ولی فی‏الحقيقه خير اند. خلاصه کلام آنکه يمکن يک شيئی بالنّسبه بشيئی ديگر شرّ است امّا در حدّ ذاتش شرّ نيست ... استعداد فطری که خلق الهی است کلّ خير محض است. در فطرت شرّ نيست امّا استعداد اکتسابی سبب گردد که شرّ حاصل شود. مثلا خدا جميع بشر را چنين خلق کرده و چنين قابليّت و استعداد داده که از شهد و شکر مستفيد شوند و از سمّ متضرّر و هلاک گردند. اين قابليّت و استعداد فطری است که خداوند بجميع نوع انسان يکسان داده امّا انسان بنا ميکند کم کم استعمال سمّ نمودن هر روزی مقداری از سمّ ميخورد اندک اندک زياد ميکند تا بجائی ميرسد که هر روز اگر يک درهم افيون نخورد هلاک ميشود و استعداد فطری بکلّی منقلب ميگردد."

و قوله العزيز: "مقصد از شجره خير و شرّ عالم ناسوتی است زيرا جهان روحانی الهی خير محض است و نورانيّت صرفه امّا در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خير و شرّ حقائق متضادّه موجود."

و در سفر نامه آمريکا است. قوله العزيز: "مراد از اينکه در وجود شرّ نيست اين است که آنچه از مبدء عالم هستی و وجود است مفيد است و نيکو ولی بموقع و بجای خود خير است و شرّ نيست."